



ادیان الهی در خدمت رهایی انسان از جهل مطلق/ حکمت انداختن موسی(ع) به آب

غلامرضا اعوانی با اشاره به رسالت اصلی ادیان الهی، بیان کرد:

غلامرضا اعوانی با اشاره به رسالت اصلی ادیان الهی، بیان کرد: ادیان در اصل الهی خود، آن طور که موسی(ع)، عیسی(ع)، رسول خدا(ص) و دیگر انبیا(ع) آورده اند، خواسته اند که انسان را از جهل مطلق خارج و دیده حق بین او را تیز کنند. دیده خلق بین را کم و بیش همه داریم، اما دیده حق بین بسیار کم پیدا می شود و البته اولیا این دیده حق بین را دارند.

به گزارش ایکننا، غلامرضا اعوانی، چهره ماندگار و استاد فلسفه، صبح امروز، ششم دی، در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران به شرح فقراتی از فصوص الحکم پرداخت که در ادامه متن آن را می خوانید؛

در یکی از فقرات به آیه شریفه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» اشاره شده است؛ یعنی چیزی در عالم نیست مگر اینکه خدا را تسبیح و تحمید می کند. هر ذره ای در عالم تسبیح حق تعالی را می کند و تسبیح یعنی تنزیه حق از نقایص و همچنین همه اشیا، خدا را به کمالاتش تحمید می کنند. این عربی می گوید: هرچه در عالم هست مسخر آدم است و تسخیر آنها برای انسان برایشان عبادت است. هر چیزی عبد خداست و عبادت آنها این است که مسخر انسان هستند، زیرا انسان یک صورت الهی دارد و جامع همه اسماء و صفات الهی و دارای مقام جمع الجمع است. بنابراین مسخر بودن عالم برای انسان در این است که در خدمت اوست تا انسان به کمال برسد و ولی کامل شود و این بدون اجزای عالم ممکن نیست. همچنین آیات مربوط به تسخیر عالم بسیار زیاد است و برای اینکه موضوع را بفهمیم، قرآن این مسئله را تکرار می کند.

چرا فرشتگان در برابر انسان سجده کردند؟

سپس می گوید چون همه عالم مسخر انسان است فرشتگان نیز به او سجده کردند. آنهایی که صاحب کشف هستند و حقایق برای آنها مکتشف بوده به این مسئله علم دارند و همه چیز را از دید الهی می بینند و خداوند به آنها حقایق دنیا و آخرت را نشان داده است. پس چنین کسانی که اولیای خدا هستند و حجاب ها را کنار زده اند به چنین علمی می رسند، اما اگر کسی در حجاب باشد، غافل است و توجهی نمی کند که خدا همه چیز را در این هستی قرار داده و به انسان کرامت وجودی داده است. باید توجه کنید که دین آمده که انسان را بیدار و آگاه کند و عالم آن است که این آگاهی را به ما بدهد.

بنابراین کسی که قوه بصیرت ندارد جاهل است و این موجود دیگر انسان نیست، بلکه انسان حیوان است. هرکجا که در قرآن انسان آمده، همیشه در ارتباط با خدا مطرح شده است اما بشر یعنی انسان زمینی که با خدا ارتباط ندارد. شیطان هم انسان را بشر می دید و او را زمینی می دانست، اما انسان در ارتباط با حق تعالی است. یک لفظ دیگر نیز آدم است که مراد تمام افراد بشر است. پس اگر بشر را در نظر می گیرید، باید بنی آدم را در نظر بگیرید که همه مثل دندانهای یک شانه مساوی هستند. پس انسانی که همیشه در حجاب است و جنبه الهی ندارد به مرتبه آدمیت نرسیده و حیوان است، اما آنکه با خدا ارتباط برقرار می کند انسان است.

حکمت انداختن موسی(ع) به آب و راز باطنی آن

نکته دیگر در باب حکمت انداختن موسی(ع) در آب و گرفتن او از سوی آسیه است. مادر موسی(ع) انسان خوبی بود و به خدا توکل کرد و گفت: خدایا موسی(ع) را به دست تو می سپارم. خدا هم او را نجات داد و به ساحل رساند، اما حقیقت انداختن موسی(ع) در صندوق و انداختنش در آب این است که آب رمز حیات و صندوق نیز بدن انسان است که روح در آن هیبوط می کند. اگر به ظاهر نگاه کنیم، معنای انداختن این بچه در دریا یعنی مرگ، اما باطن آیه نجات او از کشته شدن به دست فرعون بود؛ یعنی توکل کرد و از قتل نجات یافت. بنابراین انداختن موسی(ع) به آب رمز حیات و به معنای افتادن بدن ما در اقیانوس روح است. از این رو تعلق روح به بدن مطرح و نیز روح مانند دریاست. قدما می گفتند که نسبت عالم حس با روح مانند کف نسبت به آب یا انگشتری است که در بیابان افتاده؛ چون عالم روح بی انتهاست.

حیات روح نیز به علم است نه جهل. حیات صوری ما به آب و غذاست، اما این غذا و آب برای روح علم است و علم نیز درجاتی دارد. علم مطلق نجات بخش است نه مقید. همه علوم ما را از جهل مقید نجات می دهند، اما علم مطلق باعث نجات انسان می شود و دین و حکمت الهی متکفل آن است. حقیقت دین حکمت است و قرآن نیز همه انبیا(ع) را حکیم می داند، اما متأسفانه ما هیچ وقت به پیامبر(ص) حکیم نمی گوئیم. بنابراین چنانکه حیات بدن به آب است، حیات روح نیز به علم و ممت روح نیز به جهل

است. پس این آب موجب نجات موسی(ع) شد؛ چنانکه روح نیز به علم حیات دارد و با علم از مرگ نادانی نجات پیدا می کند. مهم ترین هدف ادیان الهی

ادیان در اصل الهی خود، آنطور که موسی(ع)، عیسی(ع)، رسول خدا(ص) و دیگر انبیا(ع) آورده اند، خواسته اند که انسان را از جهل مطلق خارج و دیده حق بین را تیز کنند. دیده خلق بین را کم و بیش همه ما داریم اما دیده حق بین بسیار کم پیدا می شود. البته اولیاء این دیده حق بین را دارند. بنابراین حیات نفس را که روح باشد به علم تشبیه می کند که انسان به علم الهی زنده می شود. در قرآن نیز به همین نکته اشاره شده و خداوند فرموده است: «أَوْمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَتَّئِدٌ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ یعنی آیا کسی که میت بود و مرگش به جهل بود و ما او را به نور ایمان؛ یعنی به نور حکمت زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که در دنیا حرکت می کند و به نور الهی می بیند مانند کسی است که در تاریکی قرار دارد؟

رسول خدا(ص) فرمود که علم نوری است که خداوند در قلب هر کسی که بخواهد می افکند یا فرمود بترسید از نور مؤمن که او همیشه همه چیز را به نور الهی می بینید. مولانا نیز می گوید: «مؤمنان بنظر بنور الله شدی». وقتی نور باشد انسان راه را از چاه تشخیص می دهد و صاحب فرقان می شود. هدایت نیز همین دیدن به نور حق است. برخی چنان در ظلمات گیر می کنند که راه به جایی نمی برند و به نور ایمان هدایت نمی شوند. باید به این نکته توجه کرد که امر الهی نامتناهی است و اگر کسی در ظلمت بیفتد، چون این امر الهی نامتناهی است، هدایت نمی شود، چه اینکه هدایت نیز همین و نامتناهی است. سپس می گوید که ما دو نوع حیرت داریم؛ یکی حیرت از هدایت است که برای اولیاست و وقتی نور هدایت برای آنها متجلی می شود حیرت می کنند که ممدوح است، اما حیرت نوع دوم، حیرت در ظلمات و تاریکی و جهل است.

حیرت ممدوح و مذموم

بنابراین حیرت گاهی برای اهل ایمان است که هرچه نور الهی بیشتر برایشان تجلی کند حیرتشان بیشتر می شود. حکما نیز به حیرت خیلی فکر می کردند، اما همه چیز معمولاً برای ما عادی می شود، حال آنکه اول علم، حیرت است و تا انسان دچار تحیر نشود، سوالی برایش طرح نمی شود؛ مخصوصاً حیرت الهی که ممدوح است. انسان باید دچار حیرت فی الله شود. حضرت رسول(ص) نیز دعا می کرد که خدا یا بر تحیر من در تو بیفزا. هرچه نور حق بیشتر منکشف شود حیرت هم بیشتر می شود، اما یکی هم حیرت مذموم است که حیرت در ظلمات جهل و نادانی است که انتها ندارد. ابن عربی به هر دو حیرت اشاره کرده است.

در ادامه گفته است هرکسی که دچار حیرت شود دچار اضطراب می شود و دچار شدن به حیرت نشانه حرکت است و حرکت نیز به روح اشاره می کند. هر حرکتی اعم از مادی و معنوی علامت حیات است. نباید بگوییم ماده بی جان است و عدم هیچ صفتی ندارد و هر چیزی که حرکت مادی یا معنوی داشته باشد حیات دارد. البته برخی نمی دانند حیات چیست و تصور می کنند که همه چیز مادی است اما همین اتم هم نفس و روح دارد و عدم نیست. پس وقتی انسان دچار حیرت شد، به این آگاهی می رسد که امر دائر بر حیرت و حیرت نیز نشانه اضطراب و اضطراب نیز علامت حرکت است و هر چیزی که حرکت دارد حیات دارد، یعنی حیات الهی در سراسر وجود هست.